

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان:

کسب معارف صحیح در پرتو گدائی امام عصر علیه السلام

سخنران:

دکتر وحید باقر پور کاشانی

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ



@MAHDISM_IR



@seratehaghi

یادمه آن وقتی که ما حدود بیست سال پیش وارد حوزه‌ی علمیه شده بودم دیدم که اختلافات فراوانی وجود داره، مثلاً در حوزه‌ی مشهد، حوزه‌ی قم به نحوی، جمعی علاقه‌مند به فلسفه و حکمت، جمعی علاقه‌مند به عرفان و تصوف، جمعی متکلم، جمعی تفکیکی، جمعی اخباری، فراوان، این‌ها هم دیگه رو گاهی اوقات تند برخورد می‌کنند و هر کدوم رو هم نگاه می‌کردی یه طرف فحلیه! ما اصلاً درگیر شدم! یادمه آن موقع صرف و نحو هم می‌خوندم، مدرسه‌ی آیت‌الله موسوی نژاد خدا رحمت کرده خدمت خود ایشان صرف می‌خوندیم، گفتم؛ خب ما به عشق به امام زمان آمدیم حوزه، بالاخره حق یکیه این چه‌طور می‌شه این‌ها همه آیت‌الله، آیت‌الله چرا این همه اختلاف؟ در حدی که می‌گن در توحید می‌گن باطل می‌گی! در توحید! یعنی چه؟! خداشناسی تو اصلاً باطله کلا! یعنی چی؟! ذهنم خیلی درگیر شد. گفتم چی کار بکنم؟ گفتم میرم هر روز از حوزه تا حرم حضرت رضا هفت یا هشت دقیقه بیشتر راه نبود هر روز میرم کنار ضریح يك سلام میدم دعا می‌کنم برا فرج حضرت، دعای مهمی هم آقا جان ما آمدیم این‌جا طلبه بشیم نوکر شما بشیم، این چه اختلافاتیه! تکلیف ما را مشخص کن و راه درست رو به ما نشان بده چی کار باید بکنم این‌جا؟!!

خب همین درس‌های که ما خواندیم، همه‌ی این‌ها
همین‌ها رو خواندن، چی کار باید بکنم این‌جا؟!
شروع کردم به توسل به حضرت رضا می‌رفتم رو به
روی ضریح و گریه می‌کردم آقا عقائد رو اصلاح
کن، آقا عقائد رو اصلاح کن، آقا اصلاً اگر بنا بشه
ما منحرف بشیم علمتم نمی‌خوام، اصلاً علمم نده به ما،
اصلاً علم نمی‌خوام. ولی این جور نباشه که منحرف
بشم و منحرف بکنم خیلی توسل می‌کردم. يك
شب خواب عجیبی دیدم! بعد توسلی که کردم خواب
دیدم که سوار بر قطارم این قطار کوپه نداره، فقط
این چرخ‌هاشو ریل‌ها، ریل داره حرکت می‌کنه يك
صفحه‌ی چوبی تخته تخته رو هم گذاشته شده مردم
هم و ایستادن به همین صورت هیچ کوپه‌ای نداره! بعد
دیدم! همان طیف‌های مختلفی که تو ذهن من هست
همه تو آن قطاره هستن! حتی سنی هم بود مثلاً، سنی
هم دیدیم هست! همین‌طور قاطی این‌ها بودیم و یه
وقت دیدم اذان گفتن صدای اذان مغرب غروب شد
و اذان گفتن و منم گفتم نماز اول وقت و خب این
قطار هم در حال حرکت دیدیم يك چیز نورانی فلشی از
خارج بود یعنی قبله از این وره، ما هم گفتیم الله اکبر،
این قطار يك پیچی کرد مارو پرت کرد از قطار بیرون!

پرت کرد بیرون و يك وقت دیدم افتادم آمدم از
بالا بالا بالا و آمدم آمدم آمدم پایین پایین پایین
و يك جا دیدم آن جا غروب بود روشن، روشن!
آب فراوان، شدت آب و این جا کجا! این جا چه
جهانیه این جا اصلا با آن جا فرق می کنه مداش جور
دیگه ای. يك وقت دیدم يك آقای روی تخته ای
سنگی نشستن پاشون هم تو آبه ما هم به احترام مقابل
حضرت نشستیم، مقابل حضرت نشستیم و به چشمان
حضرت نمی تو نستیم نگاه بکنم، صورتش رو می دیدم،
موهاش رو می دیدم، تا سرم رو می آوردم، تو چشمش
نمی تو نستیم نگاه بکنم! چشمم حالتی پیدا می کرد! ولی
تو عالم خواب فهمیدم پیامبر، نبی اکرم، حضرت گفتم
آقا این جا کجایه؟ گفت؛ که خدا این سرزمین رو پاک
خلق کرده، بعد آمد گفت بیا جلو، آمد مارو گرفت
از پشتم گرفت چسبوند به خودش و يك هو چسبوندش
دیدم حال عوض شد گفتم؛ خدایا حالا که توفیق
زیارت پیامبر و دادی امام زمانت انم ببینم. يك وقت
دیدم يك نوری از مقابل آقا ولی عصر بازم نمی تو نستیم
نگاه کنم، نور بود نتو نستیم نگاه کنم، از خواب بلند
شدم، فهمیدم دوباره این تو سل چیز خوبیه، باید ادامه
بدی، چرا؟!!

به خاطر این که آن جا شلوغ بود و همه‌ی تفکرات
بودند تو آن قطار، همین گدایی تو باید بکنی خود
حضرت هم عنایتش رو می‌کنه. اگه بنا باشه تو حوزه‌ی
علمیه با علم و دانش بری جلو آقا هیچ تضمینی نیست
که، نمی‌گم برو تو غرب، فلسفه غرب بخوان، تو
حوزه‌ی علمیه بخوای بری هیچ تضمینی نیست آقا
به حق بررسی به خاطری که داریم می‌بینیم که نتیجه
شده يك سري آيت الله اينها مخالف هم‌اند نه در فتوا،
که فرض بکنیم آقا سر تو زیر آب بکنید روزت باطل
می‌شه یا نمی‌شه اینها حرفی نیست اینها قابل هضمه،
در توحید اینها اختلاف دارند!!

یکی می‌گه بین خدا و خلق سنخितه، یکی می‌گه که
همه چی خداهه وجودی غیر وجود خدا نیست، یکی
می‌گه غیر هم‌اند، هرکسی يك جوری داره می‌گه، در
توحیدش می‌گه بیا پایین مسائلی دیگه همین‌طور.
اینها درحوزه درس خواندن آقا، جای لابلای که درس
نخواندن که تو حوزه همه درس خواندن اینها نماز شب
خواندن خیلی کارهای عبادی را انجام دادند يك چیزی
برای من روشن شد، یعنی قبل این خواب و بعد خواب،
خواب رو نمی‌خوام حجت قرار بدم که آقا باید گدایی
کنی، یعنی این کتابی که من دارم باز می‌کنم السلام
عليك یا ولی عصر این کتاب رو درست بفهم آقا.

این کتاب رو من درست بفهمم. این حدیث که می خونیم
از آن جا یادم آمد، سفر کربلا اولی که رفتیم کامل
زیارات مال ابن قولویه بچه‌ها می رفتند خیلی کارها
می کردن، ما رو به روی ضریح سیدالشهداء بودم حدیث
می خوندم قبل حدیث یا ابا عبدالله یا صاحب الزمان
این حدیث رو من درست بفهمم، گاهی وقت‌ها يك
قطره اشك می ریختم دوباره حدیث می خوندم دوباره
می خوندم این‌ها رو چیزهایی که به ذهنم می آمد یاد
داشت می کردم، سه تا دفتر شد کربلای چهل روزه‌ی ما
سه تا دفتر کوچیک شد که يك نکاتی‌ه هنوز که هنوزه
دارم بر اساس آن چیزهای که آن سال حدود هجده
سال پیش نوشتم منبر دارم میرم همون مطالبی که نوشتم.
گدایی باید بکنی آقا این‌ها باید یقین بشه برای
يك طلبه برای يك محقق چهار آیه‌ی قرآن می خونه
گدایی بکنه یا صاحب الزمان بفهمم آقا حقیقت قرآن
تویی این قرآن نوره، نور رو تو باید به ما بدی و
گر نه قرآن رو خیلی خوندن، داعش هم قرآن می خونه
استناد به قرآن می کنه سر می زنه! استناد به روایت
می کنند، سر می زنن! جنایت می کنند، نه نه آن نورش
رو تو باید بدی فقط گدایی، گدایی.